

■ « راستش، من راه و رسم تذکره نویسی متعارفی فرهنگ‌ها را می‌بینم،
یاحتمل که بنویسند :
جان استاین‌بک ، نویسنده ، متولد ۱۹۰۲ ، متوفی (۱) در این 'رسم و
راه هست . پایان کار هست . حتی بلا تکلفی هم هست.»

■ « لطفاً، در پرداختن مطالب خودتان در باره من - آنطور که نیازمند
آیند - خیالتان راحت باشد . من نمیتوانم بخاطر بیاورم چقدر از اینها حقیقتاً
اتفاق افتاده و چقدرش را از خودم در آورده‌ام ... شرح حال، بنا به طبیعتش،
باید نیمه حقیقی باشد. »

■ « کتاب نوشتن کاریست دل‌آزار و توان‌فرسا، و این، همه‌ی اوقات
مرا میگیرد.
آن پسر کت‌سیاه تک‌زاسی را بخاطر داشته باشید که وقتی کشیشی از او پرسید
که آیا کاتولیک مذهبیت گفت « نه پدر، همینک سیام، بس.»
خب، مرا نیز همین مصیبت که نویسنده‌ام، بس.»

■ « نوشته‌ی هر کس خود اوست . آدم مهربان ، به مهربانی مینویسد،
آدم فرومایه به فرومایگی . بیمار بیمارگونه و فرزانه به فرزانه‌گی. چنین فرضی
مصور نیست که این اصل شامل حال ناقد، بهمان گونه که نویسنده، نشود.
یکنفر ممکنست در کار نقد، تا حد تأثرات زندگی خصوصی ، تجاوز کند .
خیلی منطقی است اگر تصور بشود که بر رسنده‌ای از عشق بی بهره ، به عشق از آن روی
تیره‌اش مینگرند. ناقد محروم از فرزند، گودکان را نابردبار است. که شکست خورده
از پیروزی نفرت میکند. که مجرد از دواج را به سخره میگیرد. که بیروخته ، جوانی
و شور را تحمل ناپذیر میداند ، که محتاط را تجربه حرمت نمیدارد.»

■ نویسنده‌های این روزگارا - حتی
مرا - سر آنست تا در زوال روح آدمی شادمانی کنند،
و خدای داناست که بقدر کنایت چنین شده است .
این تکلیف نویسنده است که برافرازد و
بگسترده و دل بدهد . اگر اثر ادبی - در حق بنی نوع
کمال یا بنده‌ی ما و فرهنگ نامکمل ما - کاری کرده
باشند جز این نیست که - اثر عظیم ادبی - تکیه گاهی
بوده است، مادر رای و راز بوده است، خردی بوده است
در زدودن بی‌خردیهای بلاهت آمیز، توانائی در ناتوانی
بوده است و بی‌پروائی در برابر پرواهای پلید . و
اینکه چگونه بر خورد و دیدار نو مید و نافی با حقایق،
ادبیات و انمود میشود، منکه نمیدانم .
این حق است که ما رنجور و ناتوان و زشتخویم
و پر خاشکر، اما اگر تنها همین میبودیم، میلیون‌ها
سال پیش باید از صفحه خاک زدوده میشدیم و تنها فسیل
استخوان فکی چند از ما بیادگار میماند. چند ندانی
در چینه آهکین سنگها، تنها نشانه‌ای بود که بنی نوع
ما، بر نطح زمین، بجای میگذاشت.

■ «آدمها همیشه میخواهند با هم کار کنند، شورش و شوقی در آنهاست تا با هم کار کنند. میدانید که ده تا مرد میتوانند بتقریب دوازده نای الواری را که يك مرد بر میدارد، بلند کنند؟ چشم بر هم زدنی نمیکشد که راه میافتند. بیشتر وقتها آنها در تردیدند، زیرا هر زمان که کسی آنها را بکار جمعی وادارد، سود کارشان، ازیشان گرفته میشود، اما باش تا آنروز که آنها بسود خویش کار کنند.»

■ تازگیها از جانب دانشگاهی، از من خواسته شد تا يك Rationale برای مجموع کارهایم بدست دهم، معنی کلمه را نمیدانستم.

لغتنامه اکسفورد Rationale را اینطور گزارش میکند: (۱) جلوۀ عقلانی اصول، توجیه یا تبیینی از علل — مجموعه ای از قواعد یا رفتارهای عقلانی. و (۲) علت العمل، اصل منطقی و عقلانی هر چیزی. «یا بزبان ساده تر — چه نوشتید، و چرا نوشتید؟»

ممکنست نویسنده هائی باشند که پیش از خود نوشتن، بتوانند باین چیزها بپردازند. در مورد من — میترسم که «دلیل عقلانی» همان «توجیه امور» باشد — که امریست بعدی — و کار ناقص است تا نویسنده.

مغل اینست که از زندانی بی پرسند: «چرا مرتکب قتل شدی؟» ممکنست جواب بدهد «بذار ببینم» گمونم از اون بابا خوشم نیومد — و خب دنگه پاک عقلمو از دس داده بودم. «میشود تصورش را بکنند که چرا مرتکب آن عمل شده، اما بواقع نمیتوانند آن نیروی عاطفی را — که دستش را طرف چاقو کشاند بخاطر باز آورد. و من هم در مورد کارم میتوانم بگویم: «باید اینطور یا آنطور می بوده ام» اما کاملا مطمئن نیستم. در باره يك کتاب میتوانم بگویم: «گمانم چیزهائی دیدم که از کوره در رفتم.» در باره یکی دیگر: «بمحتل که میخواسته ام چیزی را روشن کنم» چیزی را که برایم روشن نبوده! که حس میکردم نوشتنش ممکنست موجب شود تا آنرا بهتر بفهمم.»

«دلیل عقلانی» من باید، هم، این باشد که نوشتن را دوست دارم. و وقتی که مینویسم — احساس خوشی میکنم، خوشتر از آن دم که نمی نویسم، لذتی درمی یابم از ریختن و وزن کلمات و جملات، و هنگامی که این ترکیب خوش — وريك «چیز» بود و تازی دارد و لحنی وحشی و طرحی و ساختمانی؛ رضایت خاطر می آید، رضایتی بدانگونه که از عشقی همایون و ازدوسوی. و اگر دشواری و ناکامی پیش آید، اینرا هم میتوان از موجبات رضایت خاطر دانست.

و در مورد «جلوه‌عقلانی اصول» ❄❄ در من. گمان هیچ تفاوتی نمیکنند با
 آن جلوه‌هایی که هر آدم زنده بدانها زندگی میکند. مثل هر کس، منم میخواهم که
 شریف و نیر و مند باشم و با فضیلت و فرزانه و محبوب. میان دیشم که نوشتن ممکنست
 بسادگی، روشی باشد یا «فنی» بخاطر همبستگی با دیگر «فرد» ها — و انگیزه آن
 نتهایی ماست که با آن زاده ایم. در نوشتن، شاید این گمان را داریم تا با دیگران
 هم رسو راهی کرده باشیم. آنچه بعضی خلایق در دین میجویند، لویسند ممکنست در
 «هنر» ش بجوید یا هر آنچه که هست، — جذبه ناچیز و ترسان و تنها، بسوی کل و
 کامل، گونه ای اضمحلال در جلال.

بانویی از آشنا یا نم را دختر کانش پرسیدند — بچه‌ها از کجا میآیند؟ او،
 پس از اطمینان به آنکه واقعا میخواهند حقیقت را بدانند؛ واقعا گفت. آنها گوش
 فرادادند و آخر امر مادر پرسید: حال، مطمئنید که در یافتید؟
 دختر بر رگتر گفت: بله — فهمیدیم چه کار میکنید، اما چرا این کارها را میکنید؟
 مادر لحظه ای اندیشید و سپس گفت «برای اینکه خودش دلخوشی ست.» و این خود،
 میتواند «دلیل عقلانی» من باشد. کار من دلخوشی من بوده است و هست.
 من بیش از این دیگر در خودم اشتیاق به شور و تحقیق را نمی بینم. ❄❄

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

❄ Rationale.

❄❄ Reasoned exposition of principles.

❄❄❄ حرف و سخن هائیسست مأخوذ از چند مقاله ای آن بزرگوار در

کتابی به این نام و نشان:

Steinbek And His Critics . By: E.W. Tedlock , Gr . © C.V.
 Wicker. University Of New Mexico. 1957